

خاطراتی چند و چند نامه* از توماس مان ترجمه خسرو ثابت قدم

۱۸۱ نخست اجازه بدهید تا توضیحی کوتاه بیاورم که در نگاه اول «همه آنرا می دانند» ولی باز هم می بینیم که در بعضی ممالک چیزی است «غریبه»:

می دانیم که در بسیاری از ممالک، که ادبیات و ضمائم آن را جدی می گیرند و از اهمیت آن برای پیشرفت عمومی جامعه خبر دارند، نامه های ادیبان را جمع آوری کرده، معمولاً پس از مرگ ایشان به چاپ می رسانند. در ممالک «پیشرفته»، کمتر ادیب معروف شده ای را می یابیم که برای او «آرشیوی» به راه نینداخته باشند، چه با کمک های دولتی، چه بی آن. خواندن نامه های ایشان برای عموم سرگرم کننده و آموزنده است. در واقع این کار، یکی از درس های ابتدایی آموزش این مشاغل است. اغلب چنین است که کار چاپ نامه های هر بزرگی را، همان ناشری به عهده می گیرد که عموم آثار او را نیز به چاپ رسانده است. و چون رابطه ناشر و نویسنده اش بر اساس «پولخوری و کلاهبرداری» نیست، بسیاری از نویسندگان غرب تا پایان عمر نزد همان ناشر می مانند. ناشر توماس مان تا هنگام مرگ او، انتشارات معتبر و بزرگ «اس. فیشر»^۱ بود که مقرر آن در شهر فرانکفورت آلمان است. در زیر، ابتدا فهرست نامه های منتشر شده مان،



بسیاری هم در طی دو جنگ جهانی و در پی شاید ۲۰ بار اسباب‌کشی نابود شده‌اند. یادراین زیرزمین و در آن چمدان. در تاریکی تاریخ بسر می‌برند. تغییر چند نامه از پرست که همین چند ماه پیش در چمدانی فراموش شده. در زیرشیروانی خانه پیرزنی آلمانی پیدا شد.

سپس چند خاطره کوتاه از او، و نهایتاً چند نامه از وی را - در صورت لزوم با توضیحاتی تکمیلی - در ترجمه فارسی تقدیم خوانندگان «سمرقند» با کیفیت می‌کنم، که امیدوارم خوششان بیاید و از آنها بیش از دانش خودداشته بیاموزند.

فقط یک توضیح اجمالی دیگر بدهم و آن اینکه، بازسازی کامل «سَبک» توماس مان در ترجمه فارسی تقریباً غیر ممکن است. شیوه نثر مان، از نظر سختی ترجمه، بسیار به شعر نزدیک است و ترجمه شعر، چنان که متخصصان دانند، اگر ناممکن نباشد، بسیار سخت و «نسبی» است. از سوی دیگر، او در نوشتار، تمامی امکانات نحوی و ساختاری جمله‌بندی زبان خودش (آلمانی) را که با فارسی بسیار متفاوت است، با استنادی نابغه‌واری بکار می‌گیرد. حال کافی است که ما در ترجمه، بنا به ضرورت ترجمه و بر طبق قواعد ترجمه ادبی، جمله‌های بسیار بلند و طولانی او را اصطلاحاً «بشکنیم». همین یک «گناه مُجاز» کافی خواهد بود تا متن حاصل ترجمه دیگر مطابق با سبک او نباشد، چون از مشخصه‌های سَبک او، یکی همین جمله‌های بسیار طولانی، پیوند خورده، با جمله‌های فرعی زیاد از طریق «جمله‌های معترضه و پیروی فراوان» است و لازمه این کار هم مثلاً نقش و عملکرد «ویرگول» در زبان آلمانی است. این البته، فقط یک مثال ساده و کوچک بود. به عبارت ساده‌تر، زبان او اجازه داشتن چنین سبکی را به او می‌دهد، همانطور که زبان فارسی اجازه داشتن چنین سبکی را مثلاً به جلال آل احمد می‌دهد. ولی انتقال این سبک‌های «منحصربه‌فرد» به زبانهای کاملاً غریبه، چنان که گفتیم، تقریباً غیر ممکن است. البته که جای این بحث خسته کننده اینجا نیست. اما باید دانست که سبکی را که در



توماس مان با کلاوس، الیزابت، کاتیا در خانه اش، مونیخ ۱۹۳۲.

۱۸۳ «نامه‌ها» در زیر باز خواهید یافت، صرفاً تلاشی ست نسبی برای نزدیک شدن به سبک او در بازسازی فارسی؛ سبک اصلی او در آلمانی، بسیار پیچیده تر، شیواتر، و در عین حال - از دیدگاه آلمانی های امروز - به نهایت خسته کننده تر از این چیز هاست.

تعداد کل نامه های توماس مان را حدود ۳۰۰۰۰ تخمین می زنند. حدود ۱۴۰۰۰ نامه تاکنون گردآوری و تنظیم و چاپ شده اند. بسیاری هم در طی دو جنگ جهانی و در پی شاید ۲۰ بار اسباب کشی نابود شده اند، یا در این زیرزمین و در آن چمدان، در تاریکی تاریخ بسر می برند. نظیر چند نامه از برشت که همین چند ماه پیش در چمدانی فراموش شده، در زیر شیروانی خانه پیرزنی آلمانی پیدا شد.

نامه های مان به قرار زیر گردآوری و به آلمانی چاپ شده اند. کار اما تمام نشده است و این نامه ها هنوز در دست تنظیم و تحقیق و چاپ جداگانه اند. مثلاً مجلداتی کوچک که بر اساس نظم زمانی تنظیم شده اند، و یا بر اساس دوره های زندگی او تنظیم شده، یا طبق اسامی بر اساس مخاطبان تنظیم گشته اند. (از ترجمه های احتمالی فارسی، این بنده تا این لحظه بی خبر است):

- جلد ۱، نامه های سالهای ۱۸۸۹ تا ۱۹۳۳

- جلد ۲، نامه های سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۳

- جلد ۳، نامه های سالهای ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۰

- جلد ۴، نامه های سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵، به اضافه ی «بعد یافته ها»^۲

- جلد ۵، لیست مخاطبان و فهرست کلی اسامی

- نامه نگاری با «توگرا و توف»، ۳، ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۱، و با «ایدا بوی اد»، ۴، ۱۹۰۳ تا ۱۹۲۸

- نامه نگاری بانویسندگان

- نامه نگاری با ناشرش «گوتفريد برمان فيشر»، ۵، ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۵

سنامه نگاری با «اگنس مایر»^۶، ۱۹۳۷ تا ۱۹۵۵

سنامه نگاری با «هاینریش مان»^۷، ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۹

چند نامه از توماس مان از دفتر یادداشت، جلد دوم

نامه نویسی نوعی تمرین هنر است مثل تمرین های دیگر؛ و از آنجایی که من، تقریباً هیچوقت بعد از ظهر جرئت دست زدن به «اثر» اصلی راه، به اثر نماینده وار، اثر سمبول وار را ندارم، راه بهتری برای استفاده مفید از وقت نمی بینم.

توماس مان

۱۸۴

۲۳ ژوئیه ۱۹۳۱

آقای دکتر بُرود^۷ محترم و عزیز:

بابت نامه ۱۰ جولای شما، با تأخیر تشکر می کنم، چون در ژنو بودم و بعد هم تقریباً بلافاصله به اینجا اسباب کشی کردم.

کتاب کافکا را که پس از مرگش منتشر شده، در کمال مسرت دریافت کردم و با شوق فراوان خواندم. نظیر هر بار که با این ادیب عجیب اما فوق العاده «توماس» پیدا می کنم، اسپرِ جادوی نثر اسرار آمیز و در عین حال شفاف او شدم و باز هم به این کتاب و نیز به آثار قبلی او رجوع خواهم کرد. من مشتاقم، اشتیاقی تا سر حد ممکن، که مجموعه آثار او بطرز شایسته و پسندیده ای درآید، و حاضرم در این راه، هر کجا و هر گونه که می توانم، قدم بگذارم. در مورد این جلد نوشتن برایم مقدور نیست، چون به دلایل درونی و نیز الزامات بیرونی، مجبورم رمانم را به پیش ببرم و قبل از سفر برنامه ریزی شده به آمریکا، نمی توانم به شاخه دیگری بپریم. اما فرصتی که در آن انظار عمومی را متوجه این اثر کنم، حتماً پیش خواهد آمد و در محافل خصوصی دوستان هم که خود بخود از این کار دریغ نمی کنم.

همچنین هر بار که می بینم، با چه علاقه ای کافکا در فرانسه مطرح می شود، خوشحال می شوم. بارها در مطبوعات فرانسوی ترجمه هایی از او دیده ام. از صمیم قلب به شما سلام می فرستم.

از سوی ارادتمند شما

توماس مان، نیدن-آلمان

آقای پروفیسور محترم؛

با نامۀ پُر محبت و عالی تان، موجبات مسرت خاطر واقعی مرا فراهم آوردید؛ مسرتی که برای من، بویژه در این روزهایی که در پی «فرامین بی حرمتی» در برلین^۹، گرچه شاید عاقلانه نباشد اما به هر حال تاریک و غم‌انگیزند، موهبتی مطلوب بود. نامۀ شما آن بعد از ظهری را که در خدمتتان بودم و به شیرین‌ترین خاطرات زندگی ام تعلق دارد و در آن، افتخار داشتم تا شما را بطور خصوصی از متن سخنرانی ام به مناسبت جشن^{۱۰} مطلع کنم، به شکل زنده‌ای در خاطرم بیدار کرد. دخترتان کاملاً حق دارد؛ بلافاصله بعد از آنکه متن را برایتان خواندم، شما مرا و مهمانان را، در جریان افکار خارق‌العاده و مجذوب‌گرتان قرار دادید. راجع به «ناپلئون» و «تمایلات درونی ناخودآگاه» در زندگی او که شما در این نوشتار با ارزش آن راثبت کرده‌اید. از این رو این افکار برایم جدید نبودند، ولی آنها شگفت‌انگیزی و درجه احتمال صحت خود را حفظ می‌کنند، طوری که در مقابل این پرسش که «آیا در واقع هم چنین بوده است؟»، برای من اهمیت ثانوی می‌یابد. نامۀ شما در هر حال مثال خوبی ست برای حس و قابلیت فوق‌العاده شما در امور ناخودآگاه روح، و تأثیرات از عمق برخاسته آن... احتمالی هست که من و همسرم، تقریباً اواسط ژانویه دوباره در «وین» باشیم و طبیعتاً امیدواریم که شما را، آقای محترم، دوباره ببینیم. خواهش می‌کنیم سلام‌های قلبی ما را به همسر و بچه‌هایتان برسانید.

ارادتمند صادق شما

توماس مان، زوریخ - سوئیس

مجبورم زمانم را به پیش‌برم و قبل از سفر برنامه‌ریزی شده به آمریکا، نمی‌توانم به شاخه دیگری بپریم. اما فرصتی که در آن انظار عمومی را متوجه این اثر کنیم، حتماً پیش خواهد آمد و در محافل خصوصی دوستان هم که خود بخود از این کار دریغ نمی‌کنیم.





خانۀ بیلاقی توماس مان. همراه با اس. فیشر، کارل فوننر، کاتب، کلاوس واریکا، (عکس از هدیوینگ فیشر)

دکتر برمان عزیز؛

بنابر میل شما، نامهٔ ۱۵ اکتبرتان را بلافاصله جواب می‌دهم. با کاهش قیمت کوه جادو در چاپ دو جلدی آن، از ۲۱ مارک به ۱۲ مارک، موافقم، اما نه با کاهش حق تألیف خودم بر مبنای قیمت جدید. به اعتقاد من، در هنگام چنین کاهش قیمتی، باید بهای تک جلدی کتاب هم دقیقاً به همان تناسب قیمت کل کاهش بیاید. علاوه بر این، دلیلی نمی‌بینم که دستمزد من، که برای چاپ دو جلدی کتاب ۲۵٪ است، به ۲۰٪ تقلیل بیاید. در این محاسبات بعدی و تعیین قیمت جدید، بعد از دستمزدی که تقریباً دو سال قبل پرداخت شده بود، خود بخود نوعی ضرر برای مؤلف وجود دارد، چون اولاً ارزش واقعی پول در آن زمان بیشتر از ارزش آن در حال حاضر است، و ثانیاً کل حق تألیف با ضریب مالیاتی بسیار بالایی شامل مالیات می‌شود. من با این وجود موافقم، ولی کاهش قیمت باید منجر به کاهش قیمت فروش در کتابفروشی‌ها هم بشود. وقتی قیمت از ۲۱ مارک به ۱۲ مارک کاهش بیاید، آنگاه حق تألیف من که بنا به صورت حساب ماه آوریل ۴/۳۲ مارک بابت هر نسخه بوده، به ۲/۲۸۵ مارک خواهد رسید. بدین ترتیب، دستمزد من برای ۳۲۰۰ نسخه‌ای که هنوز موجودند ۷۳۱۲ مارک خواهد بود، و ۵۴۸۸ مارک باقی خواهد ماند که بنا به پیشنهاد شما می‌تواند با چاپ جدید کوه جادو حساب شود. امیدوارم که در بررسی مجدد قضیه، این توضیحات را بپذیرید و محق بدانید. این به هیچ شکلی قابل پذیرش نخواهد بود که قیمت کتاب حدود ۴۳٪ پایین بیاید، ولی دستمزد من حدود ۶۰٪، چنان که شما پیشنهاد می‌کنید. در صورت چاپ جدید، می‌شود سر حق تألیف صحبت کرد، ولی نه بر سر دستمزدهایی که مدتهای مدیدی ست پرداخت شده‌اند.

توماس مان، مونیخ - آلمان



من با این وجود موافقم. ولی کاهش قیمت باید منجر به کاهش قیمت فروش در کتابفروشی ها هم بشود. وقتی قیمت از ۲۱ مارک به ۱۲ مارک کاهش بیاید، آنگاه حق تألیف من که بنا به صورت حساب ماه آوریل ۴/۳۲ مارک بابت هر نسخه بوده، به ۲/۲۸۵ مارک خواهد رسید.

آینده تجدید چاپ نشود، کلیه حقوق آنرا بازپس بگیرم و مجبور خواهم بود که از این حق قانونی استفاده بجویم.

ارادتمند شما

توماس مان، زوریخ - سوئیس

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

خاطراتی از کتابتایمان

در سالهای سخت جنگ جهانی اول، خانواده پُرخرج و پُراهل و عیال توماس مان، ادیب والای آلمانی و برنده نوبل ادبیات (۱۹۲۹ میلادی)، به مشکلات مالی نسبتاً شدیدی برمی خورد. تأمین ۶ فرزند، اداره خانه ای بسیار بزرگ و پُرفرت و آمد، و حفظ استاندارد «آبرومندانانه» زندگی، روز به روز دشوارتر می شود. همه چیز را باید در «بازار سیاه» به قیمت دوبرابر خرید. خانه روستایی فروخته می شود، ولی باز هم پول کم است. مان، عادت نداشت که از ناشران «پیش پرداخت» بگیرد (اینکار در کشورهای غنی رسم است). اما فشار مالی و

۱۴ سپتامبر ۱۹۵۲

دکتر برمان عزیز،

مدتهاست که یکی از آثار اصلی من، رمان ۳ قسمتی یوسف و برادرانش، در بازار نایاب است و چاپ جدید هم مدام به تعویق می افتد. باید توجه تان را به این موضوع معطوف کنم که بنا به قانون مجاز هستم، در صورتی که اثر ظرف ۶ ماه

خانواده، آدمی را به خیلی کارها وامی دارد. سرانجام با اصرار همسرش، کاتیا مان، نامه‌ای «شرمسارانه» به ناشرش، ساموئل فیشر، می‌نویسد و شرح می‌دهد که رُمان جدیدش به زودی تمام خواهد شد و احتمالاً سود خوبی عاید انتشارات خواهد کرد. با زبانی خجالت زده، تقاضای ۳۰۰۰ مارک «پیش پرداخت» (مساعده) می‌کند. فیشر، فوراً جواب مساعد می‌دهد و قید می‌کند که: «شما احتمالاً موقع نوشتن، دچار یک خطای املائی شده‌اید. حتماً منظور نان ۳۰۰۰۰ مارک بوده است» و چند روز بعد پول توی حساب مان بود.

اتفاق یا خواست سرنوشت بود که ما، در فوریه ۱۹۳۳ برای سخنرانی به خارج سفر کنیم. از این سفر، دیگر به آلمان برنگشتم. این سفر، ما را به دامان تبعید سپرد. به همین دلیل، مادر واقع مهاجرت نکردیم، بلکه از قبل بیرون‌گود بودیم. البته ما اساساً امکان مهاجرت هم نمی‌یافتیم. ماهها بود که به شوهرم می‌گفتم: «نازی‌ها به قدرت خواهند رسید. جلوی این موضوع را دیگر نمی‌توان گرفت. با مبارزه‌هایی که تو دائماً با آنها داشتی و داری، به حال و روز خطرناکی دچار خواهیم شد. باید از کشور خارج بشویم». اما او همیشه جواب می‌داد: «من اینکار را نمی‌کنم. این کار علامت آن است که من به پیروزی آنها اعتقاد یافته‌ام و من نمی‌خواهم چنین علامتی بدهم. همینجایی مانیم و فعلاً هم اتفاقی بر ایمن نمی‌افتد». او تحریم نازی‌ها را از سال ۱۹۳۰ آغاز کرده بود و نفرت آنان از خویش را در مجامع و جلسات آنها به چشم دیده بود. در اکتبر ۱۹۳۰، در سالن بتهوون برلین، سخنرانی بی‌داشت تحت عنوان «گفتاری آلمانی - هشدار به خرد». هدفش اخطار به آمدن نازی‌ها و اعلام مخالفت با آنان بود.

آن شب با تمام هیجان‌ات و تلاطم‌هایش در خاطر من مانده است. سالن نیمه پر بود، و بالا روی بالکن، آقای A.B. هم با تعدادی از دوستانش نشسته بود؛ هواداران نازی‌ها، مشتاق به خشونت و مایل به برهم زدن سخنرانی، سر و صدای زیادی به راه انداختند، صدای او را مدام قطع می‌کردند، فریاد می‌زدند: «مُزخرف می‌گویی، قطعش کن» و چیزهایی نظیر این. به حدی که او برای لحظه‌ای مجبور به قطع سخنرانی‌اش شد. جو داغی بر سالن حاکم بود. در همین اثنا جمعیت رو کرده به بالکن و یکصدا گفت: «مامی خواهیم سخنرانی تو ما را گوش کنیم. ساکت باشید.» بعد از این جریان، سخنرانی تقریباً بدون اختلال ادامه یافت. من در ردیف اول نشسته بودم و خانم فیشر روی صحنه نشسته بود و مدام زمزمه می‌کرد: «فورا قطع کنید، هر چه زودتر قطع کنید». اما شوهرم اعتنا نکرد و سخنرانی‌اش را تا انتها ادامه داد.

بعداً، در پشت صحنه، برونو والتر آمد و گفت: «ببینید، من اگر جای شما بودم از پله های اصلی بیرون نمی رفتم. کسی نمی داند چه اتفاقی می افتد. من سالن بتهوون را مثل کف دستم می شناسم. شما را به طرف پله های عقبی هدایت می کنم». و ما هم همین کار را کردیم. او ما را از طریق پله های پُستی و چند راه فرعی به بیرون ساختمان بُرد، ما را سوار ماشین خود کرد و از آنجا نجات داد.

روز بعد در یک روزنامه نازی تصویر خاصی از آن مراسم چاپ شده بود: جمعیت لحظه ای رو از سخنران برگردانده بود و به بالکن رو کرده بود تا آنها را ساکت کند. از همین لحظه عکسی گرفته، چاپ کرده و زیر آن نوشته بودند «توماس مان در حال سخنرانی».



* منابعی که در تهیه این نوشته از آنها بهره برده ام (به زبان آلمانی):

Meine ungeschriebenen Memoiren, Katia Mann, Fischer Verlag, 1998

Thomas Mann, Briefwechsel mit Autoren, Fischer Verlag

1. S. Fischer

۲. «بعد یافته ها» نامه هایی است که پس از اتمام و بستن کار کتابهای نامه های توماس مان اینجا و آنجا پیدا شد و انتشارات آنها را به این جلد ضمیمه کرد.

3. Otto Grautoff

4. Ida Boy-Ed

5. Gottfried Bermann Fischer

6. Agnes Meyer

7. Max Brod، دوست خوب «کافکا» بود. همان کسی است که ادبیات جهان، وجود ادبی «کافکا» را مذبذبون اوست. «کافکا» تمام نامه ها و نوشته های خود را طبق وصیت نامه به او سپرده و گفته بود که همه را آتش یزد و چیزی را چاپ نکنند. اما «برود» با شناسایی درجه اهمیت ادبی آثار کافکا، از این خواهش او سر باز زد و همه را تنظیم و چاپ کرد. «برود» در زمان و محیط خود بسیار مورد احترام و شرفکران بود. آثار خود «برود» در سایه آثار «کافکا» ماندند و چندان مشهور نشدند. ۸. پروفسور مقصود زیگموند فروید است.

۹. فرامینی است که هر روز از سوی «نازی ها» صادر می شد و زندگی را بر یهودیان و غیر یهودیان سخت تر می کرد.

۱۰. جشن هشتادمین سالروز تولد فروید در تاریخ ۸ مه ۱۹۳۶ است. سخنران این جشن «توماس مان» بود که مطلبی تحت عنوان «فروید و آینده» تهیه کرده بود.



کتابخانه جامع اسلامی
موسسه جامع علوم انسانی